

چرخ قانون

علی یزدانی

چرخ قانون زد به پای بینوا
در خیابان روبروی سینما
چون که بشکستش لگن افتاد و گفت
آه دستم آه پا بشکست مفت
بینوا افتاد و شد بیهوش و ما
در به در دنبال یک دارالشفای
خود گمان می کرد کش لغزیده پا
بر زمین افتاده بشکسته دو جا
لیک گفت او را پزشک استخوان
نیست او را در بدن نا و توان
از نبود کلسیم در استخوان
خشک گشته زندگی در بیخ جان
پیش از افتادن شکسته استخوان
آه آه از حذف شیر از سفره مان
بهر او شیر و پنیر و نان نوشت
مغز گردو ماهی و نوعی خورشت
کلسیم هم بهر او تجویز کرد
باغ امیدش ولی پاییز کرد
زان که پر بود از تهی انبان مرد

جیب، خالی بود و جان انبار درد
چون پزشک از کار او پرسید، گفت:
گشته ام امسال، بیکار، از نخست
کارگر مردی بدم در کارگاه
بام تا شام کار می کردیم گاه
چون و کیلان بهر اصلاح آمدند
همچو من صد ها هزاران را زدند
قاف قانون حق مان را در ربود
نون قانون نان مان آجر نمود
ای دریغ از کار این دنیای دون
کار قانون کرده ما را سرنگون
مصلحان مجلس از قانون کار
حذف کردند آنچه ما را بود یار
زیر نام کسب و کار بی بدیل
ذبح کرد اسحاق قانون را و کیل
کارفرمایی که سود ویژه داشت
مجلس از بهرش نهال ویژه کاشت
تا ز قانون کارفرما ایمن است
فقر و ناداری به کویم خرمن است
رفت پای دار این قانون کار
چون که گه گفته ز چند و چون کار
راه سود مایه داران ماله کرد
راه دشوار حقوقم چاله کرد

گفت قانون: کمتر از ده کارگر
هر کسی دارد رهد از خیر و شر
ما همه خوشحال بودیم از قضا
زان که هجده بود همکاران ما
کارفرما حکم قانون را شنود
چرخ قانون نه نفر را له نمود
چون که سلاخی شد آن قانون کار
کارفرما کرد اخراجم ز کار
من یکی زان نه نفر بودم که بخت
کوچ کرد از سفره ام در روز سخت
نه تن دیگر که ماندندی به کار
هر یکی جای دو تن کردند کار
هم ز ماشین قوانین در هراس
هم هراسان از گرانی‌های خاص
چند ماهی هست بیکارم بلی
روز می گردم ندارم تنبلی
سخت می گردم که یابم کار باز
من به دنبالش ولی او گشته راز
چند وقتی نان خالی خورده‌ام
شرم بیش از حد به خانه برده‌ام
شرمگینم من ز فرزند و عیال
ای پزشک از من مپرس اینک تو حال
کاش می مردم در این افتادیم

دست تنه‌ایم چه گویم چون کنم
باز پرسیدش ز سندیکا پزشک
مرد بود و صد دریغ آنک سرشک
کاش آن روزی که چندین کارگر
آتش ایجاد سندیکا به سر
ره فتادندی به چندین کارگاه
همراهی می کردم آنان را به گاه
لیک من در تور و دام "من" بدم
"ما" نمی فهمیدم و دشمن شدم
اینک اما گشته‌ام آگه ز راز
دیر فهمیدم چه بوده آن فراز
کاش و صد کاش و اگر دیگر مرا
کار ناید زانکه گشتم مبتلا
کاشکی چون من نباشد پور من
تا نلرزد تن میان گور من
گر ز سندیکا توان می یافتیم
فرش قانون را ز نو می بافتیم
فرش نی چرخ است اینک این مقال
زیر پا نه می زند بر پا و بال